

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مېباد
بدین بوم وېر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهم
از آن به که کشور به دشمن دهم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

دپلوم انجنیر خلیل الله معروفی
برلین - 28 فبروری 2012

تذکراتی بر تبصره تیموری صاحب

شاعر و نویسنده آزاده و همکار گرانمایه و پرکار پورتال "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان"، جناب "تیموشاه تیموری"، نوشته ای را در صفحه مؤرخ 22 فبروری 2012 پورتال نشر کردند، زیر عنوان "تبصره بر مقاله جناب معروفی"، که تمسک میگیرد بر مقاله « غزلی از مرحوم "ولی طواف" » این قلم. ایشان در پهلوی ذکر خیر آن مقاله، بر دو نکته از مطلع غزل مشهور مرحوم "ولی طواف کابلی" انگشت گذاشته اند. در مقاله من مطلع آن غزل این طور آمده بود:

نقطه ات را به قلم منشی تقدیر کشید
عقل محو است به غیرت که چه تصویر کشید

جناب تیموری صاحب "نقطه" را در مصراع اول به "نقشه" و "غیرت" را در مصراع دوم به "حیرت" اصلاح کرده اند. مطلع غزل بدین حساب این طور تغییر میکند:

نقشه ات را به قلم منشی تقدیر کشید
عقل محو است به حیرت که چه تصویر کشید

بدواً تلفون کشیده و تلفونی به تیموری صاحب عرض کردم، که انتقاد ایشان کاملاً بجای است و ابراز داشتم که ورشن و صورتی را که ایشان پیش کشیده اند، معقول است و قابل قبول. فکر کرده بودم که وقتی آن غزل را از ورای تلفون از زبان دوست گرانقدرم محترم نوری صاحب یادداشت کرده ام، مرتکب این دو اشتباه شده ام.

بعد ازین ارزیابی اولی اما کلام را پیش رویم مانده و مطلع غزل را یکبار دیگر باصطلاح کابلی "از نظر خریداری" بررسی کردم. نتیجه چنان شد که در حالی که کلمه "حیرت" را در مصراع دوم بجای "غیرت" کاملاً منطقی یافتم، در قسمت کلمه "نقطه" و تعویضش به "نقشه" در مصراع اول به تشویش افتادم. اینست که مصراع اول مطلع را یکبار دقیقتر از نظر میگذارانیم:

در مصراع اول حدیث از "نقطه" و "منشی تقدیر" رفته است. ترکیب اضافی "منشی تقدیر" در زبان دری مُعادل‌هائی دارد از قبیل "نقاش ازل"، "استاد ازل"، "دست ازل"، "دست تقدیر"، "قلمزن" و غیره. حضرت حافظ شیرازی از "استاد ازل" سخن میگوید، چنان که فرماید:

در پس آینه طوطی صفتم داشته اند
آنچه استاد ازل گفت بگو، میگویم!!!

زبان عامیانه کابلی که در ترکیب کلمات و انتخاب بهترینها استاد است، از "قلمزن" سخن میگوید. مراد ازین ترکیبات همانا "خداوند" است که از روز ازل مقدر و مقرر کرده است که چه شود و چه نشود؛ بدین حساب بنده بیچاره در چنبره جبر چنان گیر افتاده است، که از خود هیچ اختیار ندارد!!! مگر بگذریم از "جبر و اختیار" که در فلسفه اسلامی زیاد شگافته شده است، ولو نتیجه همچنان "سردرگم" است.

وقتی از ترکیب "نقاش ازل" سخن میزنم به یاد قصه ای می افتم که از زبان مادر مرحومم شنیده بودم؛ که روانش شاد و جنات نعیم مأوایش باد!!! مادرم قصه میکرد که در یک محفل زنانه عروسی که همه زنان گرداگرد اتاق چارزانو نشسته بودند و هرکدام به هفت قلم آراسته و منعبر و معطر، خانمی وارد مجلس شد که از هر نگاه بدرنگ و بدقواره بود و لباس ناموزون و محقر به تن داشت؛ غریب بود و سیاه و قولته یعنی چیچکی و از یک چشم کور و ... و خلاصه از نگاه ظاهر هیچ صفت قابل وصف نداشت. وقتی این زن بیچاره مظلوم وارد خانه میشود، اهل مجلس و حاضران یکی طرف دیگر سیل(1) کرده و با اطوار و حرکات تمسخرآمیز و لَبَک و لُنْجَک کابلی، تازه وارد را ریشخند میکنند. تازه وارد که برای چنین روزی خود را چمتو ساخته است، اهل مجلس را مخاطب قرار داده میگوید:

«سر نخچ خنده میکنین یا سر نقاش؟؟؟»

(سر نقش خنده میکنید یا سر نقاش؟؟؟)

اهل مجلس که چنین یک عکس العمل دندان شکن و جواب "کَرکی" و کوبنده را انتظار نداشتند، سر در گریبان خجلت زده خاموش میمانند و از کرده پشیمان میگردند!!! ولی برگردیم به آن مصراع متنازع فیه و ارتباط اورگانیک دو کلمه:

در مصراع از "منشی" (2) سخن رفته است و از "نقطه" که باهم ارتباط کاملاً اورگانیک و عضوی دارند. میدانیم که کار "منشی" تحریر و نوشتن خط است و یک خط و نوشته متشکل است از حروف و علاماتی از قبیل نقطه، سؤالیه، ندائیه، کامه، گیمه و غیره. و اگر دقیقتر دیده شود اصل هر خط از نقطه های بی شمار و هزاران نقطه تشکیل شده است. تا اینجا ارتباط عضوی این دو کلمه، اما در مصراع مراد شاعر از "نقطه" همانا "خال" است؛ خال جانان و معشوق. چون شاعر میخواهد زیبایی خال کنج لب معشوق خود را بستاید و بگوید که این خال چنان زیبا نهاده شده است که عقل انگشت حیرت به دندان میگذرد و باصطلاح کابلی "پیشش نی میزند" و به فرموده استاد بزرگ ابوالفضل بیهقی "فرومیمانند".

البته "نقطه" درین مصراع برای "تصویر" در مصراع بعدی ظاهراً بیگانه جلوه میکند؛ در حالی که اگر "نقشه" مد نظر گرفته شود با "تصویر" هماهنگی بیشتر پیدا میکند. اما میدانیم که هر تصویر نیز متشکل از ملیونها نقطه است، پس ازین نگاه نیز نقطه و تصویر بیگانه از هم نیستند!!!

در همین وسواس بودم و میخوام به نوری صاحب تلفون زده از ایشان بپرسم که ایشان کدام حالت را ثبت کرده اند. از قضاء که خود نوری صاحب تلفون کردند. ایشان که هردو مقاله را خوانده بودند - هم مقاله مرا و هم مقاله تیموری صاحب را - در حالی که استقبالیه تیموری صاحب را بسیار ستودند، فرمودند که:

« در مصراع اول در اصل خود "نقطه" آمده است، اما در مصراع دوم "حیرت"!!! »

بدین حساب بفحواى ضرب المثل کابلی کار بدانجا می‌شکد که:

« نه سیخ بسوزد و نه کباب!!! »

مخوام ابیات مختلف غزل مرحوم ولی طواف کابلی را یک‌یکه بشگافم، که مشحون است از تشبیهات نغز و حسن تعلیل و غیره. درینجا مگر به شرح کوتاه تنها یک بیت اکتفاء میکنم که:

ماه را با تو به میزان نظر سنجیدم

از زمینش به فلک پله توفیر کشید

شاعر معشوق خود را با ماهتاب با میزان نظر تول و ترازو میکند؛ معلومدار اولاً پانگ ترازو را میگیرد!!! سپس یار خود را در یک پله میگذارد و ماه را در پله دیگر و میبندد که یارش از سنگینی بسیار در زمین می ماند و ماهتاب آنقدر سبک است که سر به آسمان میکشد. خدا شاعران را نگیرد با این تخیلات نازک و ظریفانه شان!!!

بعد ازین نظراندازی اندک، بر خود فرض میدانم تا از جناب تیموری صاحب صمیمانه و از ته دل ابراز سپاس کرده و آرزو نمایم که همیشه مورد عنایات و الطاف شان قرار داشته باشم. عمر شان دراز باد و صحت شان بر وفق مراد!!!

اینک آن غزل را در هیئت اصلاح شده آورده به مانند "قند مکرر" از نظر خوانندگان عزیز پورتال رویت میدهم:

نقطه ات را به قلم منشی تقدیر کشید	عقل محو است به حیرت که چه تصویر کشید
رخصت قتل دو عالم به تو ایزد که نداد	پس چرا شکل دو ابروت چو شمشیر کشید
ماه را با تو به میزان نظر سنجیدم	از زمینش به فلک پله توفیر کشید
از ملاقات تو تا حشر به خود می‌لرزد	سر ز خاور که برون مهر جهانگیر کشید
کس ازین بیشه سلامت نبرد جان هرگز	شیر را آهوی چشم تو به زنجیر کشید
سینه خسته ام از درد تو آزرده بسیست	که به هجران تو بس ناله شبگیر کشید
آنقدر خاک سر کوی تو دامگیر است	که فلاطون نتوان پاش ز زنجیر کشید

تا توانی تو "ولی" را به طواف (3) برسان

نتوان بار فراقت تن این پیر کشید

همین لحظه که این سطور را مینویسم و چشمانم به صفحهٔ کمپیوتر دوخته و انگشتان در کارند؛ گوشه‌ایم از خواننده‌های استادِ امجدِ موسیقی وطن، مرحوم استاد محمد حسین سراهنگ، نوازشها میگیرند. از جملهٔ صداها خواندن این استاد معظم و بی‌همال موسیقی مُعاصر ما که در "یوتوب" YouTube موجودند و در دسترس همگی و همگان قرار دارند، یکی را باربار میشنوم؛ شنیده میروم و در شعاع آن خود را در وطن و کابل نازنینم مییابم. از کوی پُرفیض و روحپرور "خرابات" میگذرم و سنگ سنگ و درخت درخت و ارغوان ارغوان و خس و خار و ذرات خاک و ریگهای پاشان کوه باصفای "خواجه صفا" را زیارت میکنم و همه را یک‌یکه میبوسم. این راگ کم مانند و گلوزدنها و ناله کشیدنهای ملکوتی استاد راه دیگری برایم نمیمانند، مگر اینکه به یاد ایام فرخ و سعد گذشته در وطن محبوبم و در کابل به جان برابر و از آن هم خوشتر، بیافتم.

در ذیل لنک همان یک آهنگ کلاسیک ویدئویی استاد روانشاد را می‌اندازم، به امید اینکه خوانندهٔ ارجمند و موسیقی‌پسندِ همذوق و کابلی من آن را با دقت بشنود و خود اقرار فرماید که هرگز به گزاف سخن نگفته‌ام. از قرار معلوم این ویدئو و آهنگهای بی‌شمار ویدئویی استاد در سالهای دههٔ هشتاد قرن گذشته در "گیوته اینستیتوت" Goethe Institut – مرکز کلتوری المان غرب آن زمان – کابل ثبت گردیده‌اند.

http://www.youtube.com/watch?feature=endscreen&v=uv57J_CFFJ4&NR=1

ضمناً لنک مصاحبهٔ "استاد ولی طبله نواز" را که سرتاج موسیقی را در یکی از مسافرتهاى مهمش به هندوستان همراهی میکرد تقدیم میکنم. استاد ولی با همان زبان شیرین و نافذ کابلی قصهٔ سفری را میکند، که طی آن استاد سراهنگ در برابر هزاران شائق و صداها استاد موسیقی راگ بهوپالی را خواند و زه و تحسین و حیرت همه را درو کرد.

http://www.youtube.com/watch?v=V7nJMAk0_fg&feature=endscreen&NR=1

از زبان مرحوم "سید حبیب آغا" – پسر مرحوم "سید قاسم آغا" – که دوست پدر مرحوم بود و "باغچهٔ سید" در "قلعهٔ حشمت خان" کابل واقع "شهدای صالحین" خانهٔ آبائی و سکونتگاه ایشان بود، شنیده بودم که استاد سراهنگ شبانه بلاناغه به شهدای صالحین آمده و تا نصفهای شب آواز میخواند. گویا نادرهٔ دوران و آیتِ موسیقی افغانستان از محیط مطلقاً آرام، روحنواز و ملکوتی شهدای صالحین استفاده کرده و در همانجا مشق نواخوانی میکرد. این ناحیه آن طرف ترک گذر "خرابات" و کمی دورتر از "گردنهٔ جبه" و "بالاحصار کابل" قرار داشت. البته این قصه را زمانی از زبان آن مرحوم شنیده بودم که سراهنگ هنوز لقب "استادی" را نگرفته بود.

یکی از خوانندگان شاذ دیگر وطن را خودم میدیدم که در گوشه گوشه و کران کران پرفیض و دلکشای کوه "خواجه صفا" و هوای سبز و سخت گوارای آن به گردش پرداخته و آواز میخواند. این رامشگر خوش آواز که از شاگردان استاد سراهنگ بود و نواخوانی را از او فراگرفت، استاد "سخی احمد خاتم" است، که عمر شان دراز باد. وقتی استاد خاتم که آن وقت هنوز به استادی نرسیده بود، میخواند آواز مطمئن و پرتأثیرش در کوه میپیچید و آن قدر نافذ می‌افتید، که گوئی صحنهٔ قیامت و رستاخیز است و عالیجاهی از میانه برخاسته و با آوازی گوارا و نوازنده، خلافت اولین و آخرین را آرامش میبخشد. در ذیل لنک یک خواندن استاد خاتم را از یوتوب گرفته و تقدیم خوانندهٔ علاقه‌مند ساز و آواز میکنم. به یقین وقتی آدم وارد دنیای پرجوش و خروش و پرفنون

"یوتوب" گشت، هزاران ترانه و ساز دلخواه خود را مهیا و آماده شنیدن می یابد. خدا خیر دهد آن را که کمپیوتر را ایجاد کرد و هزاران رحمت حق بر آنکه اینترنت را در دسترس آدمیزادگان گذاشت!!!!

<http://www.youtube.com/watch?v=ufi5jgUof5I&feature=related>

میخواستم نکته ای چند در مورد آن غزل مرحوم "ولی طواف کابلی" بنویسم، ولی عنان سخن به عالم موسیقی و محیط دلارا و بی پهنایش کشانده شد. چه کنیم که زور قلم را کس ندارد و قلم سربریده آنقدر "سر به دل خود" است که پروای مسکینی چون معروفی را ندارد!!! اینست که در یک موضوع "ادبی" پای هنر زیبای "موسیقی" داخل میگردد و من ندانستم که در رسته بندی مقاله آن را از سنخ "ادبی - فرهنگی" قبول کنم و یا از جنس "هنر و موسیقی"؟؟؟ چنان که خواننده ارجمند پورتال "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان" خود دریافته است، مطالب در پورتال به حساب بخش مربوطش رده بندی گردیده و بر همین مبنا هم در آرشیف خود جای میگیرند. ازینرو مطالب منتشره پورتال را علاوه بر آرشیفهای عمومی و آرشیفهای نویسندگان، در آرشیفهای بیست و دو گانه ناصیه پورتال نیز مییابیم.

توضیحات:

1 - مراد از "سِل" (بفتح حرف اول و سکون حرف دوم) "سیر" است که مصدر سه حرفی و مجرد عربی (ثلاثی مجرد) و در معانی "حرکت کردن" است. چون لازمه "حرکت کردن"، "دین و تماشای اطراف" نیز میباشد، زبان عامیانه عملیه ضمنی "سیر" را مدار اعتبار قرار داده و معنای ضمنی را بجای معنای اصلی آن گذاشته است.

2 - "مُنشی" اسم فاعل از مصدر "انشاء" است، که مصدر باب "افعال" میباشد. پس "منشی" یعنی "انشاء کننده" و "کسی که کارش انشای مکاتیب و یادداشتها و غیره است". در فارسی ایران "دبیر" گویند و کسی که سرپرستی دبیران را بدوش دارد، بنام "سردبیر" یا "دبیر کل" نامیده میشود. دری امروزی افغانستان همان قسمی که لغت دری "دبیر" را استعمال نکرده و در عوض از کلمه عربی "منشی" استفاده میکند، برای "سردبیر" و "دبیر کل" معمول فارسی ایران کلمه "سرمنشی" را استعمال مینماید؛ چنان که گوید:

سرمنشی سازمان ناتو؛ سرمنشی ملل متحد؛ سرمنشی ظاهرشاه و غیره.

3 - در اصل بیت مقطع "وصال" آمده است، که من آن را به "طواف" (بدون شد) تغییر داده ام. در مقاله «غزلی از مرحوم "ولی طواف"» که بتاريخ 21 فبروری 2012 در پورتال نشر گردید، در زمینه شرح کافی داده ام.